

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: پابلو جوفره لیل  
برگردان: جنوب جهانی  
ویراستاری و ارسال: علی مشرف  
۲۱ اکتوبر ۲۰۲۴

## سیاست خارجی ایالات متحده و گروه‌های فشار



در جهانی که درگیر منازعات گوناگون به‌ویژه اقتصادی و نظامی است، رژیم ایالات متحده به دلیل پیشبرد سیاست خارجی تهاجمی شناخته می‌شود. این سیاست اساساً به منظور حفظ هژمونی این کشور انجام می‌گیرد که هرچند رو به افول است، اما همچنان خطرناک و بی‌ثبات‌کننده است و مسؤول بخش بزرگی از جنگ‌های تجاوزکارانه، اشغال، استعمار و جنگ‌های ترکیبی و نیابتی است که در نقاط مختلف جهان به وقوع می‌پیوندد. در این «مأموریت»، صهیونیسم نقشی برجسته دارد.

طبق قانون اساسی ایالات متحده، رئیس‌جمهور این کشور مسؤول تعیین سیاست خارجی است، که به طور کلی موضوعی فراتر از تمایلات دولت‌های دموکرات یا جمهوری‌خواه محسوب می‌شود. در کنار او، وزیر امور خارجه (هم‌ارز وزیران امور خارجه در دیگر کشورها) به عنوان اصلی‌ترین مقام در حوزه سیاست خارجی عمل می‌کند. وی توسط رئیس‌جمهور منصوب می‌شود و مدیریت وی تحت مشاوره و تأیید سنا صورت می‌گیرد. هرچند این امر در تئوری این‌گونه است، اما در عمل، تصمیمات اجرائی و تأثیرات سیاسی می‌توانند خطوطی را تعیین کنند که اغلب با مجلس سنا در تضاد باشند.

سیاست خارجی ایالات متحده در حال حاضر تحت کنترل دولت این کشور نیست و این ادعا صرفاً یک خیال است. نه دولت فدرال، نه مقامات ایالتی و محلی. بلکه این کنترل در دستان نمایندگان گروه‌های تجاری، محافل اقتصادی،

شرکت‌های مرتبط با صنعت تسلیحات و گروه‌های فشار حامی کشورهایمانند عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی قرار دارد. همچنین، انجمن‌های دارندگان سلاح از جمله این گروه‌ها هستند.

میشل کلیر، تحلیل‌گر امریکائی و استاد صلح و امنیت جهانی در کالج همپشایر ایالات متحده، در مقاله‌ای که حدود پانزده سال پیش نوشته، عنوان کرده است: «از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سیاست خارجی ایالات متحده یک هدف اصلی داشته است: باقی ماندن به عنوان تنها قدرت مسلط در جهان. به عبارت دیگر، تنها ابرقدرت جهانی بودن.»

این هدف به صورت مشخص در چارچوب وزارت دفاع ایالات متحده با نام «راهنمای برنامه‌ریزی دفاعی» که در سال ۱۹۹۲ و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به‌طور علنی منتشر شد، توسعه یافت. پل ولفوویتز، معاون سابق وزارت دفاع در دولت نخست جرج بوش، مسؤلیت نهائی این سند را بر عهده داشت. وی بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۹ طرحی را تدوین کرد که سیاست دفاعی امریکا را تعیین می‌کرد.

این هدف تاکنون تغییری نکرده و با مداخله‌اشنگتن و همپیمانان تندرو آن در کشورهای مختلف از جمله عراق (در دو مرحله)، سومالی، صربستان، افغانستان، سوریه، لیبیا و همچنین با فرآیندهای بی‌ثبات‌سازی علیه روسیه، ایران، یمن، کوریای شمالی، کوبا، ونزویلا و نیکاراگوئه گسترش یافته است.

اهداف ستراتیژیک سیاست امریکا، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های حزبی بین دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان، نشان‌دهنده‌ انسجام کامل در مفهوم و عمل برتری‌طلبی جهانی است. اما در کنار این واقعیت غیرقابل انکار، نقش گروه‌های فشار نیز قابل توجه است. این گروه‌ها از منافع مختلفی دفاع می‌کنند که در حوزه دفاعی از طریق مجتمع نظامی-صنعتی، انجمن ملی سلاح (ANR) در حوزه داخلی، و همچنین انرژی، داروسازی و ائتلاف با صهیونیسم و پادشاهی سعودی، منافع یکسانی را دنبال می‌کنند. این گروه‌ها مسیر سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده را تعیین می‌کنند و رسانه‌های تحت کنترل صهیونیسم به آنها در این راستا یاری می‌رسانند.

هیچ تصمیمی در ایالات متحده اتخاذ یا اجراء نمی‌شود مگر با تأیید، حمایت و فشار این گروه‌های نفوذ که بخش قابل توجهی از کنگره را نیز به‌دلیل «کمک‌های مالی» فراوان به کمپین‌های سیاسی خود در اختیار دارند. انجمن ملی سلاح (ANR) در میان حامیان خود هم جمهوری‌خواهان و هم دموکرات‌ها را دارد. در انتخابات سال ۲۰۲۰ این انجمن کمک‌های مالی زیادی به هر دو نامزد، جو بایدن و دونالد ترامپ ارائه کرد، اما بیشتر به سمت جناح محافظه‌کار تمایل داشت. این انجمن با ۱۹ میلیون عضو، یکی از گروه‌های نفوذ قدرتمند به شمار می‌رود که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، به‌ویژه با توجه به این که ایالات متحده بیشترین تعداد سلاح در دست شهروندان را در جهان دارد: ۳۹۳ میلیون اسلحه برای ۳۳۰ میلیون نفر از کل ۹۰۰ میلیون سلاح موجود در سراسر جهان.

در میان گروه‌های نفوذ فعال در حال حاضر، دو گروه به‌طور کامل در هم تنیده شده‌اند: مجتمع نظامی-صنعتی (CMI) و لابی صهیونیستی، به‌ویژه از طریق کمیته روابط عمومی امریکا-اسرائیل (AIPAC). این اتحاد شوم تأثیرات مخربی بر میلیون‌ها انسان، به‌ویژه در شرق مدیترانه داشته است و باید نفوذ آن بر پادشاهی‌های عربی مانند عربستان سعودی و امارات متحده عربی را نیز به این ترکیب افزود. این اتحاد شامل فروش‌های میلیاردی تسلیحات به رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی و ایجاد ائتلافی است که از سال ۱۹۴۸، سال تأسیس اسرائیل، تاکنون ادامه دارد.

هر بمبی که اسرائیل پرتاب می‌کند، هر راکتی که امریکا شلیک می‌کند و هر کشور مسلمانی را که واشنگتن و همپیمانانش اشغال می‌کنند، سودی برای مجتمع نظامی-صنعتی به همراه دارد. به یاد داشته باشیم که طبق آمارهای موجود، رژیم صهیونیستی سالانه ۴ میلیارد دلار کمک نظامی از واشنگتن دریافت می‌کند. بخش اعظم این کمک مالی

بلافاصله به شرکت‌های تسلیحاتی آمریکا بازمی‌گردد تا سلاح بخرند. این‌ها شرکای اقتصادی در این جنایت هستند. یکی از اسناد روشن‌گر در مورد اتحاد واشنگتن، مجتمع نظامی-صنعتی و صهیونیسم (همراه با گروه‌های فشار آن) مقاله‌ای از تحلیل‌گر خوزه اورو است که در پرنسا لاتینا با عنوان «لابی طرفدار اسرائیل در ایالات متحده و مجتمع نظامی-صنعتی» منتشر شده است. این مقاله به ما کمک می‌کند تا وضعیت فعلی در آسیای غربی و گسترش آن به آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی و حتی شرق دور را درک کنیم، به‌ویژه با توجه به رقابت با جمهوری خلق چین.

صهیونیست‌ها و نومحافظه‌کاران معتقد بودند که وجود یک اسرائیل قوی برای برنامه‌های سلطه‌جویانه آمریکا در منطقه و جهان ضروری است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹، هزینه‌های نظامی کاهش یافت و این مسأله سودآوری مجتمع نظامی-صنعتی را تهدید می‌کرد. آن‌ها نیاز به دشمنان جدیدی برای جایگزینی شوروی داشتند و اسرائیل از این بابت خوشحال بود. این دشمنان جدید توسط اندیشکده‌های نومحافظه‌کار تعیین و معرفی شدند، از جمله JINSA (مؤسسه یهودی امور امنیت ملی)، AEI (مؤسسه آمریکائی شرکت‌ها)، WINEP (مؤسسه واشنگتن برای سیاست‌های خاور نزدیک)، FDD (بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها) و چندین مؤسسه دیگر. این گروه‌ها با دیگر گروه‌های حمایت از رژیم صهیونیستی مانند AIPAC و Stand with Us همکاری دارند. همچنین آن‌ها با گروه پروژه برای قرن جدید آمریکا (PNAC) نیز متحد هستند.

این اثر مورد اشاره از «اورو» به مجموعه‌ای از ایده‌های غیرقابل انکار اشاره می‌کند که کار سیاست داخلی ایالات متحده را با تأثیر انکارناپذیر مجتمع نظامی-صنعتی (CMI) و گروه‌های فشار صهیونیستی در ارتباط با دیدگاه هژمونیک ایالات متحده پس از جنگ سرد پیوند می‌دهد. به طور کلی، این ایده بیان می‌کند که «در حالی که ثبات بین‌المللی یکی از بالاترین اهداف در امور خارجی محسوب می‌شد (حداقل در ظاهر) که حتی توسط جنایتکاران جنگی مانند هنری کیسینجر حمایت می‌شد، نومحافظه‌کاران آشوب و ویرانی را ترویج کردند. مایکل لدین، مؤرخ، تحلیل‌گر و عامل سیاست مداخله‌گری و بی‌ثبات‌سازی از طریق آنچه انقلاب‌های رنگین نامیده می‌شود و توسط واشنگتن پس از سقوط شوروی سابق به پیش برده شد، نظر خود را درباره آسیای غربی داشت: «باید خاورمیانه را به یک دیگ جوشان تبدیل کرد.»

دولت‌های رژیم ناسیونالیستی و ایالات متحده از همان آغاز پیدایش آمریکا و اسرائیل، این هدف را، هرچند که نادرست بوده باشد، به عنوان هدف خود قرار داده‌اند. محور اصلی این هدف، قرار دادن ثبات به عنوان بخشی از اهداف سیاست خارجی‌شان بود. اما ثبات، چه برای مجتمع نظامی-صنعتی و چه برای لابی صهیونیستی و به تبع آن برای دولت‌های مربوطه که به آن‌ها وفادارند، هرگز وجود نداشته است. واقعیت کنونی در شرق مدیترانه، همراه با سیاست نابودسازی ملت فلسطین و لبنان، نشان می‌دهد که اهداف هژمونیک ایالات متحده افزایش یافته است، خواه از طریق جنگ‌های ترکیبی یا جنگ‌های نیابتی که برای آن‌ها آسان‌تر است. نوعی از درگیری که در آن مهره اسرائیلی، به همراه سلطنت سعودی، امارات متحده عربی، پادشاهی اردن و دیکتاتوری مصر، نقش ابزار را بازی می‌کنند.

در مورد فلسطین، اشغال، استعمار و نابودی سرزمین و مردم آن، ما با فرآیند نسل‌کشی مواجهیم که متوقف نشده و از ۷ اکتوبر سال ۲۰۲۳ شدت یافته است. این وضعیت، نتیجه سیاست‌های ایالات متحده، متحدان اروپائی‌اش و گروه‌های فشار آمریکائی است که در آن تأثیر مجتمع انرژی ایالات متحده و تمایلش برای تسلط بر ذخایر و استخراج نفت و گاز در آسیای غربی، همراه با کنترل مسیرهای بحری مانند تنگه هرمز و تنگه باب‌المندب، مشهود است.

سیاست گروه‌های فشار انرژی نیز دارای ارتباطات نزدیکی با مجتمع نظامی-صنعتی و لابی صهیونیستی است، با هدف تضمین کنترل و تأمین منابع نفت و گاز، به‌ویژه در منطقه آسیای غربی که شامل منابع گازی در سواحل غزه و لبنان می‌شود.

لابی صهیونیستی که در دوران ریاست‌جمهوری جو بایدن، دو سوم از مقامات به عنوان وزرای مرتبط با گروه‌های صهیونیستی – اعضای جامعه یهودی آمریکا – را در اختیار دارد، همچنین نفوذ گسترده‌ای در حوزه‌های مالی، صندوق‌های سرمایه‌گذاری، رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و غیره دارد. امپراتوری جهانی از دریچه این دیدگاه نئومحافظه‌کارانه آمریکایی، در ائتلاف نزدیک با صهیونیسم، به یک واقعیت ثابت تبدیل شده که تمام سیاست‌های آمریکا و به تبع آن سیاست‌های همپیمانان ناتوی آن را شامل می‌شود. این واقعیت در رقابت شدید با سیاست چندجانبه‌ای است که کشورهایی مانند روسیه، چین و ایران بشدت به پیش می‌برند.